

نشریه علمی پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷

انسان خودشکوفای و خودشکوفایی سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه

مزلو

دکتر محمود مهدوی دامغانی* - علیرضا صادقی**

چکیده

روان‌شناسی انسان‌گرا (Humanistic) از مکاتب روان‌شناختی نیمه دوم قرن بیستم است و سعی در کشف خودآگاهی، رشد و کمال، خودشکوفایی، خلاقیت و توان‌مندی‌های بالقوه و بالفعل انسانی دارد. پدر معنوی اندیشه‌های این مکتب، آبراهام مزلو است. مزلو بر آن بود که رفتار انسان توسط سلسله‌مراتب نیازها برانگیخته می‌شود که در قالب یک هرم ترسیم می‌گردد. در رأس هرم سلسله‌مراتب نیازهای مزلو خودشکوفایی (self-actualization) قرار دارد. در واقع مزلو نخستین روان‌شناسی بود که مفهوم خودشکوفایی را مطرح کرد. سعدی شاعری کمال‌طلب و کمال‌گراست. دو کتاب گلستان و بوستان او بهترین تصویر واقع‌گرایی و ایدئال‌گرایی اندیشه‌های او را به نمایش می‌گذارد. سعدی یکی از بزرگ‌ترین شاعران ادب فارسی است که علاوه بر آنکه سخنش در فصاحت، بلاغت و زیبایی در اوج قرار دارد، محتوای سروده‌ها و

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد. ar.sadeghi721@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد. ars1352@yahoo.com

نوشته‌هایش نیز مورد توجه بوده و به شیوه‌های گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بسیاری از اندیشه‌های سعدی با مفاهیم روان‌شناختی امروز قابل تطبیق‌اند. در بسیاری از گفتار سعدی، مفهوم خودشکوفایی را مطابق آنچه مزلو بررسی کرده است، به‌طور کاملاً واضح می‌توان تشخیص داد. در این مجال، مفهوم خودشکوفایی و انسان خودشکوفایا را در آثار و نوشته‌های سعدی به بحث می‌نشینیم.

واژه‌های کلیدی

خودشکوفایی، روان‌شناسی انسان‌گرا، مزلو، سعدی، گلستان، بوستان.

۱. مقدمه

دانش روان‌شناسی از دیرباز مورد توجه بوده است. در گذشته با عنوان «علم النفس» از آن یاد شده است. روان‌شناسی (Experimental) به مفهوم تجربی آن دانشی نوپاست که از اواخر قرن نوزدهم میلادی شکل گرفت و توانست استقلال خود را به دست آورد. امروزه در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، ارتباط بین «روان‌شناسی» و «ادبیات» قابل توجه است. ادبیات، شناخت ماهیت وجود و حالات روحی و روان انسان است. ادبیات محصول ذهن و روان شاعر و نویسنده است و محتوای آثار ادبی از خصوصیت درونی و ویژگی‌های روانی خالق آن جدا نیست، روان‌شناسی هم به بحث و بررسی حالات روحی و روان آدمی می‌پردازد. پس می‌تواند که ادبیات را مورد کاوش قرار دهد. در مطالعات جدید و نقد آثار ادبی، روان‌شناسی نوین اهمیت خاصی پیدا کرده است. «نقد روان‌شناختی» یا «نقد روان‌شناسانه» یکی از مبانی و روش‌های نقد ادبی نوین است. نقد روان‌شناسی «می‌کوشد تا پیوستگی‌های زنده و ملموس میان هنر و هنرمند را پیدا کند و به آنچه در ورای اثر ادبی است، بپردازد» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

آبراهام هارولد مزلو (Abraham Harold Maslow) (۱۹۰۸-۱۹۷۰) روان‌شناس انسان‌گرای آمریکایی که برای نظریه «سلسله‌مراتب نیازهای انسانی» (Hierarchy of Human needs) یا همان «هرم مزلو» (Maslow's Pyramid) معروف است، «سلسله‌مراتبی از پنج نیاز فطری را معرفی کرد که رفتار انسان را انگیزته و هدایت می‌کند. این نیازها عبارت‌اند از: نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، تعلق‌پذیری و محبت، احترام و خودشکوفایی» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۳۹۲).

خودشکوفایی در سلسله‌مراتب نیازهای انسانی مزلو، بالاترین نیاز است. خودشکوفایی تمایل انسان به رشد و تکامل به‌طور فطری است. انسان همیشه تلاش کرده است که توانایی‌ها و استعدادهای خود را در راه رسیدن به کمال و حقیقت والای خویشتن به کار گیرد.

سعدی از جمله شاعران بزرگ کلاسیک است که «اندیشه‌ی اساسی خویش را متوجه حیات انسان کرده» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱: ۸۴) و «کوشیده است حقیقت انسان را از رهگذر اندیشه‌ی آزاد کشف کند» (همان‌جا). خودشکوفایی مورد نظر مزلو معمولاً در سنین بالای عمر به وقوع می‌پیوندد. سعدی نیز هنگام نگارش *بوستان* و *گلستان*، حدود پنجاه سال سن داشته است. نگارش *گلستان* و *بوستان*، در واقع بهترین تجلیگاه واقع‌گرایی و ایدئال‌گرایی اندیشه‌های اوست؛ او در آثارش و این دو اثر به‌ویژه، با تأکید بر رفع نیازهای اولیه‌ی انسان، به آخرین جایگاه هرم مزلو که همانا خودشکوفایی و خودیابی است، دست یافته است.

هدف از نگارش این مقاله بیان این مسئله است که سعدی در آثارش، خاصه *گلستان* و *بوستان*، به ویژگی‌های انسان خودشکوفای توجه و اهتمام دارد و دیگر بررسی و تحلیل این موضوع که سعدی خود، فردی خودشکوفاست.

۲. پیشینه تحقیق

مطالعات نسبتاً فراوانی دربارهٔ سعدی و موضوعات و دیدگاه‌های مختلف روان‌شناسی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

- «بررسی عناصر طنزآمیز در کلام سعدی و ذکر پاره‌ای از نکات روان‌شناسی» (ابراهیمی‌پور، ۱۳۸۹)؛ که صرفاً معرفی شخصیت‌هایی است که دستمایهٔ طنز سعدی قرار گرفته‌اند.

- «نقد روان‌شناختی گلستان سعدی» (نظری و همکاران، ۱۳۹۱)؛ که در آن به بیان تطبیق روش‌ها و محتوای تعلیم و تربیت با یافته‌های روان‌شناسان پرداخته شده است.

- «تحلیل شخصیت در آثار سعدی و تطبیق آن با روان‌شناسی شناختی جورج کلی» (نجف جوکار و همکاران، ۱۳۸۸)؛ که تحلیل ابعاد شخصیت در آثار سعدی و تطبیق آن با دیدگاه روان‌شناسی جورج کلی است.

- «تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما» (تلخابی و عقدایی، ۱۳۹۴)؛ که نویسندگان از زاویهٔ نقد کهن الگویی مجموعهٔ گسترده‌ای از مفاهیم نمادین و آرکی‌تایپ‌ها در آثار سعدی را بررسی کرده‌اند.

- «روان‌شناسی عشق در غزل سعدی» (نظری و کمالی، ۱۳۹۶)؛ که در آن به جنبه‌های جسمانی و روحانی عشق اشاره کرده‌اند و مهم‌ترین مقاله‌ای که به مقالهٔ حاضر نزدیک است، مقالهٔ «بررسی سلسله‌مراتب نیازهای مزلو در گلستان» (نبی‌لو و آصف، ۱۳۹۳) است که نویسندگان صرفاً اولین بخش از هرم مزلو را که تأمین نیازهای اولیهٔ آدمی است، در کتاب *گلستان* بررسی کرده‌اند.

۳. تعریف خودشکوفایی

خودشکوفایی بالاترین نیاز انسانی در هرم مزلو است و منتهای آرزوی انسان و رضایت

خاطرش رسیدن به بام خودشکوفایی است. به باور او هر فرد دارای گرایش ذاتی در جهت شکوفا شدن آن چیزی است که بالقوه در وی وجود دارد (مازلو، ۱۳۷۵: ۸۳). خودشکوفایی میل به بهتر شدن است و آنچه که یک فرد می‌تواند باشد. خودشکوفایی را «می‌توان به تکوین تدریجی آنچه که ویژگی فردی شخص ایجاب می‌کند و شدن هر آنچه که شخص شایستگی شدنش را دارد» (همان) تعریف کرد. خودشکوفایی، اصطلاحی در روان‌شناسی انسان‌گرایانه و به معنی «محقق ساختن حداکثر توانایی‌های بالقوه فرد توسط خودش است.»^۱ خودشکوفایی به این پدیده اشاره دارد که انسان‌ها تمایل دارند فراتر از نیازهای اولیه خود پیشرفت کنند. انسان‌ها می‌کوشند از طریق خودشکوفایی از امکانات به شیوه‌ای بهینه استفاده کنند و تمامی استعدادهای پنهان خود را شکوفا سازند.

«فرایند خودشکوفایی می‌تواند شکل‌های متعددی بگیرد، ولی هرکسی صرف‌نظر از شغل و تمایلات، می‌تواند توانایی‌های خود را به حداکثر برساند و به کامل‌ترین رشد شخصیت دست یابد» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۳۹۸). «برطبق نظریه مزلو، افراد خودشکوفا از لحاظ انگیزش اساسی خود با دیگران تفاوت دارند. مزلو نوع متفاوتی از انگیزش را برای افراد خودشکوفا مطرح کرد که آن را فراانگیزش (Metamotivation) نامید» (همان: ۴۰۰).

«افراد خودشکوفا به تحقق بخشیدن استعداد خود و شناختن محیطشان می‌پردازند. آن‌ها در حالت فراانگیزش خود، به دنبال کاهش تنش، ارضا کردن یک کمبود، یا تلاش برای هدف خاصی نیستند. هدف آن‌ها غنی کردن زندگی زندگی‌شان با افزایش دادن تنش برای تجربه کردن انواع رویدادهای تحریک‌کننده و چالش‌انگیز است... آن‌ها در حالت هستی‌قرار دارند و به‌طور خودانگیخته، طبیعی و با خوشحالی، انسانیت خود را ابراز می‌کنند» (همان: ۴۰۱).

۴. ویژگی‌ها و معیارهای افراد خودشکوفا

مزلو با مطالعه ویژگی‌های افرادی چون آبراهام لینکلن^۲ (Abraham Lincoln)، بتهون^۳ (Ludwig van Beethoven) (۱۸۰۹-۱۸۶۵)، آلبرت اینشتین^۴ (Albert Einstein) (۱۸۷۹-۱۹۵۵) و ۴۶ تن دیگر، خصوصیات که این شخصیت‌ها را از افراد دیگر متمایز می‌کرد، مشخص نمود.

مهم‌ترین ویژگی افراد خودشکوفا عبارت‌اند از: برداشت کامل‌تر از واقعیت، مسئله‌مداری، خودمختاری، استقلال فرهنگ و محیط اراده، استمرار تقدیر و تحسین، حس همدردی، پذیرش خود، دیگران و طبیعت، خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن، تجربیات اوج، ساختارمندی و دموکراتیک بودن، شوخ‌طبعی فلسفی، خلاقیت، مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری.

۴-۱. برداشت کامل‌تر از واقعیت

اولین ویژگی افراد خودشکوفا «برداشت کامل‌تر از واقعیت» است. «این افراد گروهی هستند که قادرند سریع‌تر و صحیح‌تر از دیگران واقعیت‌های پنهانی یا مغشوش را در هنر و موسیقی، امور عقلی، موضوعات علمی و امور اجتماعی و سیاسی ببینند... این افراد در واقع روشنفکر، پژوهشگر و عالم هستند. شاید بتوان گفت که عامل تعیین‌کننده اصلی در اینجا نیروی عقلانی باشد» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۱۶-۲۱۹). در واقع این افراد دارای سلامت روانی بیشتری هستند. ویژگی آن‌ها رشد شخصی مداوم است.

آنچه مزلو از بررسی افراد خودشکوفا حاصل کرده، این است که این افراد «بسیار آسان‌تر از اکثر افراد، پدیده‌های تازه، غیرمجرد و حقیقی را از پدیده‌های عمومی (ژنریک)، مجرد و عنوان‌بندی‌شده تمییز می‌دهند» (همان: ۲۱۷-۲۱۸).

سعدی انسانی واقع‌گراست؛ «حتی در بوستان او که پیوسته آن را آرمان‌شهر سعدی

دانسته‌ایم، بنای کتاب بر واقع‌نگری است نه خیال‌پردازی، و بزرگ‌ترین ویژگی در این شهر (بوستان) مطابق این قانون و عدالت است؛ یعنی هر چیز در جای خویش است» (داوری، ۱۳۸۸: ۶۲، به نقل از شفیع‌ی و نوروز، ۱۳۹۳: ۱۱۸). «در خلاصه‌ترین صورت بایستی سعدی را یک واقع‌گرا یا عمل‌گرا دانست؛ چنان‌که پیش از این نیز سعدی‌شناسان چندی بر این باور بوده‌اند؛ کسی که با خیر و شر مطلق و ایدئال‌چندان درگیری حاصل نمی‌کند و با جنبه‌های واقعی زندگی بشر و خصوصاً جنبه‌های ارتباطی آن سروکار دارد» (همان‌جا).

سعدی به‌خصوص در گلستان، زندگی واقعی و عینی را به نمایش می‌گذارد. گلستان ترسیم زندگی واقعی است. شاید از این‌روست که تقریباً اکثر عبارات گلستان ضرب‌المثل شده و در زندگی مردم چه در گذشته و چه اکنون، جاری و ساری است؛ چنان‌که به گفته دکتر خطیب‌رهبر، بیش از ۸۰۰ مورد از غزل‌های وی نیز جنبه ضرب‌المثل یافته است (صیادکوه، ۱۳۹۰: ۷۹).

سعدی امور روزمره و عینی اجتماع خود را بازگو می‌کند. او اگر از گند شدن دندان قاضی به شیرینی سخن می‌گوید، و یا «جهان‌دیده بسیار گوید دروغ» (سعدی، ۱۳۸۶: ۴۴)، واقعیت ملموس و عینی جامعه روزگارش را به روشنی بیان کرده است.

واقع‌بینی از اصول مسلم سعدی است. «در داستان بت سومنات، تفکر و پی‌جویی و کشف حقیقت را گوشزد می‌کند و رد عقاید سخیف بت‌پرستان را و در حکایتی دیگر بر مردی روستایی می‌خندد که سر خری مرده را بر تاک بستان علم کرده تا به خیال خود از کشتزار دفع چشم بد کند» (سعدی، ۱۳۸۴: ۲۸؛ همو، ۱۳۸۶: ۲۸۶ و ۲۴۹).

یکی دیگر از واقعیت‌هایی که سعدی به آن رسیده، کشتن بازارگانان چنگیز است که علت تامه و اصلی حمله مغول به ایران است. از این‌رو در جای جای بوستان به شاه اندرز می‌دهد که حرمت بازارگانان را حفظ کند:

شهنشه که بازارگان را بخت
در خیر بر شهر و لشکر بیست
(همو، ۱۳۸۴: ۱۵۶)

چو بازارگان در دیارت بمرد
به مالش خساست بود دستبرد
(همان: ۱۶۴)

و در حکایت زیر، درک صحیح و برداشت کامل از واقعیتی است که سعدی از موسیقی دارد: «وقتی در سفر حجاز طایفه‌ای جوانان صاحب‌دل همدم من بودند و هم‌قدم، وقت‌ها زمزمه‌ای بکردندی و بیتی محققانه بگفتندی و عابدی در سبیل، منکر حال درویشان بود و بی‌خبر از درد ایشان، تا برسیدیم به خیل بنی‌هلال، کودکی سیاه از حی عرب بدر آمد و آوازی برآورد که مرغ از هوا در آورد و اشتر عابد را دیدم که به رقص اندر آمد و عابد را بینداخت و برفت. گفتم ای شیخ در حیوانی اثر کرد و تو را همچنان تفاوت نمی‌کند.

دانی چه گفت مرا آن بلبلسحری
تو خود چه آدمی کز عشق بی‌خبری
اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری
(همان: ۵۸)

تأمل در آثار سعدی به درستی گواه آن است که سعدی در هر زمینه‌ای برداشتی واقعی از زندگی دارد. او هیچگاه انتزاعی نیندیشیده و در تخیلات خویش غرق نشده است. این برداشت منطقی او از زندگی گواه این است که سعدی جامعه‌شناس دقیقی است و مسائل اجتماعی از منظر نظر او دور نمانده است.

۲-۴. مسئله‌مداری

افراد خودشکوفای بیشتر مسئله‌مدارانند تا خودمدار (Ego centered)؛ این افراد معمولاً برای خود رسالتی در زندگی قائل هستند، بسیاری از نیروی آنها را به خود اختصاص می‌دهد. کارهایی که عموماً غیرشخصی و غیرخودپسندانه هستند و در مجموع بیشتر به

خیر بشریت یا عموم یک ملت مربوط می‌شوند و ارزش‌هایی که کلی است و نه جزئی، با قرون سروکار دارد نه با لحظه‌ها. در یک کلام، همه این افراد هرچند ساده و بی‌تکلف‌اند اما به هر مفهومی فیلسوف به شمار می‌روند (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۲۳-۲۲۴). این افراد «توانسته‌اند بر خودخواهی خویش فائق آیند و به مطالبی برتر از خود و سود خود بیندیشند» (سعدی، ۱۳۸۴: ۲۳). او از کسی که «به امید ما کلبه اینجا گرفت» (همو، ۱۳۸۶: ۱۹۳) نان می‌خرد، هرچند که بقال کوی جو فروشی گندم‌نماست. جای دیگری که خلاص ناتوانی را «جز به بند خویش» علاج نمی‌یابد (همان: ۱۹۷). توجه به احوال زبردستان به‌زیبایی در این بیت در گلستان به تصویر کشیده شده است:

زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال توست زیر پای پیل
(همان: ۳۹)

بهترین مصداق برای مسئله‌مداری، این ابیات سعدی است که جهانی شده است:
بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(همان: ۳۱)

بزرگ‌ترین صفت سعدی این است که او مصلح^۵ اجتماعی است، همیشه خیر دیگران را مقدم بر خواسته‌های خود می‌داند:

نخواهی که باشد دلت دردمند دل دردمندان برآور ز بند
پرشانی خاطر دادخواه براندازد از مملکت پادشاه
(همان: ۱۶۶)

درباره منظومه فکری سعدی می‌توان گفت: «او چون روان‌شناس اجتماعی، ژرفای

فکری و عمق روانی جامعه عصر خود را شناخته بود و بر آن بود تا با برجسته نشان دادن رفتارها و هنجارهای پسندیده و طرد اعمال ناشایست، پایه‌های یک جامعه سالم و آرمانی را با افکار و اندیشه‌های انسان‌دوستانه و خدامحورانه خود، تحکیم بخشد و با تشویق جامعه و به‌ویژه حاکمان قدرت در خصوص خدمت‌رسانی به خلق و هم‌شان دانستن آن با عبادت، گام‌های بزرگی در تسکین آلام جامعه انسانی بردارد» (نوروزی داودخانی: ۱۳۹۵: ۱۵۵).

دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای
گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد بهشت بردی و در سایه خدا آسای
(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۴۴)

در خصوص دستگیری از دوستان و اطرافیان تأکید می‌کند که:

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادرخواندگی
دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان‌حالی و درماندگی
(همان: ۳۵)

۳-۴. خودمختاری، استقلال فرهنگ و محیط

از دیگر ویژگی‌های افراد خودشکوفاستقلال نسبی آن‌ها از محیط طبیعی و اجتماعی است. آن‌ها مانند دیگران به رضامندی خارجی متکی نیستند. اینان کسانی هستند که می‌توانند در کوران اوضاعی که سایر افراد را حتی به خودکشی می‌کشاند، آرامش نسبی خود را حفظ کنند (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۲۷).

سعدی از همان آغاز جوانی به دنبال استقلال و خودمختاری است. او پای در سفر سی و اندی سال می‌گذارد، جلای وطن می‌کند، بی‌هیچ حمایت خارجی. همچنین است آمدنش به ایران در دوران مغول که بسیاری هنوز فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. سعدی انسان مستقل و بی‌نیاز از تأیید دیگران است. سعدی به درجه‌ای از

خودشکوفایی رسیده که در بسیاری از موارد خود را می‌ستاید آن هم نه از جنبه تبلیغی و عرف شاعرانه، بلکه یقین دارد که به توانایی ویژه‌ای در شعر و شاعری رسیده است. سعدی نیز همانند نظامی عاریت کس نپذیرفته و هرچه سروده است، تراوش ذهن و زبان خودش است. «درین جمله چنان‌که رسم مؤلفان ست از شعر متقدمان به طریق استعارت تلفیقی نرفت

کهن خرقه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن»
(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

او در گلستان آگاهانه توانایی سخن خود را با ذوالفقار علی^(ع) قیاس می‌کند. آنجا که می‌گوید: «خلاف راه صواب است و نقص رای اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام» (همان: ۲۰) و در جای دیگری بیان کرده است که «باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل نکند» (همان: ۲۱).

۴-۴. استمرار تقدیر و تحسین

افراد خودشکوفای قادرند که بارها و بارها وقایع و رویدادها را تجربه کنند. آن‌ها تجربه‌های اساسی زندگی را دوست دارند و از زیبایی‌شان خسته نمی‌شوند. آن‌ها خوبی‌های اساسی زندگی را با احترام، لذت و وجد و شغف تحسین می‌کنند. «این همان چیزی است که ویلسون آن را تازگی (newness) نام نهاده است. لذا برای چنین فردی هر غروب آفتابی می‌تواند به زیبایی اولین غروب باشد و هر گلی حتی بعد از آنکه یک میلیون گل دیگر را دیده باشد، می‌تواند به‌طور هیجان‌انگیزی دوست‌داشتنی باشد» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۲۸). آن‌گونه که مزلو اعتقاد دارد، عادت کردن به مواهب خود یکی از مهم‌ترین مولدهای تدریجی شرارت، مصیبت و رنج آدمی است (همان: ۲۲۹). فروغ فرخزاد برای کشف لحظه‌های ناب زندگی و هنر، غبار عادت را از پیش چشم

فرومی شوید و می‌گوید: «معتاد شدن به عادت‌های مضحک زندگی و تسلیم شدن به حدها و دیوارها، کاری برخلاف جهت طبیعت است» (جلالی، ۱۳۷۵: ۶۱).

باید همچون حافظ از «خلاف آمد عادت» کام طلبید. یکی از موارد بلاغی برای زدودن غبار عادت که سعدی هم از آن بهره جسته، آشنایی زدایی^۶ است. آشنایی زدایی یکی از وجوه رستاخیز کلمات^۷ است. غبار عادت روی هر چیزی که نشست، زیبایی و طراوت اولیه از بین می‌رود. «مثال بسیار ساده‌ای که صورت‌گرایان روس برای مسئله عادت و کاستن عادت از نیروی رسانگی می‌زنند این است که می‌گویند: اهالی شهرهای ساحل دریا، دیگر، صدای امواج را نمی‌شنوند زیرا به آن معتاد شده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۹۵). از این رو شاعران سعی دارند با آشنایی زدایی، روح تازه‌ای در کلمات و واژه‌ها بدمند.

در حکایت بربطزن و پارسا، به‌رغم اینکه حضور شخصیت‌ها در این حکایت (پارسا، بربط و مست) در عالم واقع بسیار کم اتفاق می‌افتد، سعدی با یک آشنایی زدایی خاص و هنری این شخصیت‌ها را هنرمندانه به هم گره زده است. فرد پارسا که می‌بایست در مقابل فرد مستی که منکری مرتکب شده و بدتر از آن سرش را شکسته است، عکس‌العمل شدیدتری از خود نشان دهد، سعدی شخصیت دیگری به او می‌دهد و خواننده از این آشنایی زدایی و هنجارگریزی، به اوج لذت هنری دست می‌یابد (صیادکوه و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۱).

سعدی در مقابل هر نوگلی که پدیدار می‌شود، هزارستان عشقش می‌گردد:

هر گلی نو که در جهان آید ما به عشقش هزارستانیم

(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۸۰)

شاید کمتر شاعری همانند سعدی دربارهٔ بهار شعر سروده باشد. سعدی بارها بهار و

آمدنش را تجربه کرده است، اما بهار جدید که از راه می‌رسد، ذوق زده و با شغف آن را

توصیف و ستایش می‌کند. در نظر او «جهان پُرمعناست و مستی و شور» (همان: ۲۲۲) بی‌سبب نیست که هم در گلستان و هم در بوستان بابت عشق اختصاص داده است. «حساسیت او در برابر جلوه‌های جمال بسیار مشهود است. او از دیدن شکفتن یک گل، شبنمی بر برگ گلبرگ، نوازش نسیم صبح، نغمه پرنده‌ای بر شاخسار... خلاصه هر چیز که در آن یک لحظه زیبایی برق می‌زند، متأثر می‌شود» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۵۵).

هر بار که از معشوق سخن می‌گوید به‌راستی معجزه می‌کند؛ او هر بار به زبانی تازه وصف معشوق می‌گوید. کلّ غزلیاتش چیزی نیست جز وصف معشوق اما هر بار به بیانی متفاوت. و به‌راستی کمتر شاعری از عهده آن برمی‌آید.

۵-۴. حس همدردی (empathy)

همدردی یکی دیگر از ویژگی شخصیت‌های سالم است و آن تمایل واقعی آن‌ها برای کمک به نوع بشر است. خود را عضو یک خانواده یعنی نژاد بشر می‌دانند و نسبت به یکایک اعضای این خانواده احساس برادری می‌کنند. حس همدردی به‌گونه‌ای است که اگر خودمان آن شرایط را تجربه کرده باشیم، حس همدردی مان شدیدتر خواهد بود.

تندرستان را نباشد درد ریش
جز به همدردی نگویم درد خویش
گفتن از زنبور بی‌حاصل بود
با یکی در عمر خود ناخورده نیش
(سعدی، ۱۳۸۶: ۹۹)

«این واژه که آلفرد آدلر^۱ (Alfred Adler) (۱۸۷۰-۱۹۳۷) آن را ابداع کرده، تنها واژه موجودی است که نمونه احساسات نسبت به نوع بشر را، آن‌طور که آزمودنی‌های خودشکوفای ابراز می‌دارند، به‌خوبی توصیف می‌کند. آن‌ها علی‌رغم خشم، ناشکیبایی و یا بی‌زاری اتفاقی... دارای احساس همسانی، همدردی و عطوفت عمیقی نسبت به انسان‌ها هستند. به همین دلیل تمایلی واقعی برای کمک به نژاد بشر دارند، چنان‌که

گویی آن‌ها همگی اعضای یک خانواده واحد هستند» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۳۱).

همدردی از فضیلت‌های اخلاقی و انسانی است. سعدی شیرازی همواره در اندیشه دیگران است و دل و جان در گرو خدمت به مردم دارد. سعدی خود آراسته به این صفت است و دیگران را به این مهم فرا خوانده است. عالم بوستان، عالم همدلی و همدردی است، در قحطسال دمشق غم بینویان رخ را زرد می‌دارد (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۷۰) و یا شبی که بغداد طعمه حریق می‌شود، آن کس که از عدم گزند دکانش خوشحال است، مورد سرزنش سعدی قرار می‌گیرد:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت	شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود	که دکان ما را گزندی نبود
جهان‌دیده‌ای گفتش ای بوالهوس	تو را خود غم خویشان بود و بس
پسندی که شهری بسوزد به نار	اگر چه سرایت بود بر کنار

(همان: ۱۷۰)

همان که سری سقطی گفت: «سی سال است که استغفار می‌کنم از یک شکر گفتن. گفتند: چگونه؟ گفت: بازار بغداد بسوخت اما دکان من نسوخت. مرا خبر دادند، گفتم: الحمدلله. از شرم آن که خود را به از برادر مسلمان خواستم و دنیا را حمد گفتم، از آن استغفار می‌کنم» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۷: ۳۷۳ و ۳۷۴).

سعدی همواره بر آن بوده است که «طریقت به جز خدمت خلق نیست» (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۶۷) از این روست که سعدی عالم را بر عابد ترجیح می‌دهد:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج	وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

(همان: ۶۴)

در نظر سعدی، عابدی که خیرش به مردم نرسد و با مردم همدردی نداشته باشد و هدفش فقط به در بردن گلیم خویش است، ارزش و جایگاهی ندارد. این حس همدردی سعدی است که در خلال ابیاتش جان گرفته و جهانی شده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(همان: ۳۱)

حس همدردی ای که از درد طفلان یتیم خبر دارد و پدرمرده را سایه بر سر می افکند؛ زیرا در کودکی پدر از دست داده است:

مرا باشد از درد طفلان خیر که در طفلی از سر برفتم پدر
(همان: ۱۹۱)

این حس همدردی است که سعدی را طرفدار صلح کرده است و آن گونه که خود می گوید: «به نزدیک من صلح بهتر که جنگ» (همان: ۱۸۵). در نظر او حتی راستی که فتنه انگیز باشد و بنایش بر خُبث، ارزشی ندارد. آن گونه که در اولین حکایت از اولین باب گلستان خوانده ایم.

۶.۴. پذیرش خود، دیگران و طبیعت

افراد خودشکوفای خودشان و دیگران را همان گونه که هستند قبول دارند. آنها قادرند از زندگی لذت ببرند بدون آنکه مرتکب خلافی شوند. آنها به دیگران بدون توجه به سابقه، وضعیت فعلی یا سایر عوامل فرهنگی و اجتماعی اقتصادی، به طور یکسان نگاه می کنند. «آنها می توانند فطرت بشری خودشان را با همه نقایصش، و با همه تفاوت هایش با صورت مثالی^۹ بپذیرند. کسی از خیس بودن آب یا از سختی صخره ها یا از سبزی درختان شکایت نمی کند» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۱۹). فرد خودشکوفای

همانند کودکان، معصومانه به جهان هستی می‌نگرد بی‌آنکه خواستار دگرگونی آن باشد. این البته همانند حالت انزوا و تسلیم به مفهوم شرقی کلمه نیست. در این افراد حالت دفاعی، ظاهرسازی و نقش‌بازی کردن وجود ندارد، آن‌ها به اعمال تصنعی دیگران، ریا و تزویر، نفاق و گستاخی بی‌رغبت هستند (همان‌جا).

در مذهب اشعری اصل بر انزوا و تسلیم محض است. جبری بودن از ویژگی‌های این مذهب است. اشعریت همه را کاسب فعل‌الله می‌داند. هرچند سعدی اشعری‌مذهب است و به‌طور کلی در چارچوب اندیشه‌های اشعری قرار دارد، رفتار او فرامذهبی است. همانند آنچه در مبحث پذیرش اصل واقعیت اشاره شد، سعدی خود و دیگران را همان‌گونه که هستند، قبول دارد. سعدی از زندگی لذت می‌برد؛ کاستی‌ها، و گناهان، صفت‌ها و شرارت‌های فطرت آدمی را می‌پذیرد.

یکی از مظاهر پذیرش خود آن‌گونه که هست، انتقادپذیری است.

گر هر دو دیده هیچ نبیند به اتفاق
بهرتر ز دیده‌ای که نبیند خطای خویش
(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۸۹)

یکی را زشت‌خویی داد دشنام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی
تحمیل کرد و گفت ای نیک‌فرجام
که دانم عیب من چون من ندانی
(همان: ۴۵)

«از دیدگاه او انسان‌ها نه یکسره نورند و نه یکباره ظلمت. نه سرتاپا فرشته‌اند و نه یکپارچه دیو» (کتابی، ۱۳۹۶: ۳۸). در نظر او همه افراد ترکیبی از نقاط ضعف و قوت‌اند و «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند» (سعدی، ۱۳۸۶: ۴۰۷) آن‌گونه که حافظ هم اشاره دارد:

درین چمن گل بی‌خار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بوله‌بی است
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۲۷)

او باور دارد در کنار عیوب افراد به توانایی‌های آنان نیز باید نگریست: جوانی که در

بلاغت و نحو قوی است، گرچه برخی حروف و کلمات را درست تلفظ نکند، نباید بر او خرده گرفت. اگر عیب او دیده می‌شود، بر هنرهایش چشم عقل نباید بست (سعدی، ۱۳۸۶: ۲۷۷).

سعدی با توجه به ماهیت انسانی و ممکن‌الخطا بودنش، آمادگی پذیرش تقصیرات دیگران و اذعان به گناه و اشتباه خویش را دارد. او اول از همه، چون خدا را خطاب‌بخش و پوزش‌پذیر می‌داند، از انسان هم این انتظار را دارد. آن‌گونه که حتی برای بخشیدن خطای یک نفر، «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» می‌شود.

احساسی که سعدی به طبیعت دارد، یادآور شاعران سبک خراسانی است. «احساس طبیعت در نظر سعدی نشانه‌هایی از لطافت دارد... سعدی در طبیعت جذب نمی‌شود و نمی‌تواند خود را از یاد ببرد... احساس سعدی از طبیعت احساسی را فریاد می‌آورد که در قرن هفدهم در بعضی از نامه‌های مادام دوسوینیه^۱ بیان شده است» (ماسه، ۱۳۶۴: ۲۷۴).

۷-۴. خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن

سادگی، فطری بودن و حفظ حالت طبیعی و عدم تلاش برای تأثیرگذاری، ویژگی رفتار افراد خودشکوفاست. آن‌ها اجازه نمی‌دهند که رسوم و قواعد مانعشان شود یا آن‌ها را از انجام کاری که بسیار مهم یا اساسی می‌دانند، بازدارد. رفتار این افراد دارای رموزی اخلاقی است که بیشتر خودمختار و فردی است تا قراردادی. از آنجا که آن‌ها می‌توانند به هنگام مقتضی نه تنها رسوم و قواعد، بلکه قوانین را هم نقض کنند، آن‌ها خلاق‌ترین افراد هستند؛ گرچه حتی اخلاق آن‌ها الزاماً همانند اخلاق افراد پیرامون آن‌ها نباشد (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۲۱-۲۲۲).

سعدی همیشه خواسته است تا خودش باشد. او هیچگاه دنبال منافع خاص نبوده است و هرگز نخواسته است برای رسیدن به اهدافش همه‌چیز را قربانی کند. صراحت کلام سعدی در نصایحش به پادشاه و امیران خود گویای این است. او همانند عنصری و امیر

معزّی و دیگران نیست که شعرش سرشار از مدایح اغراق‌آمیزی باشد تا صله‌ای بگیرد.

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهایی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۵)

سعدیا راست‌روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرود کج‌رفتار

(همان: ۶۲۰)

سادگی زبان سعدی از سادگی، فطری بودن و حفظ حالت طبیعی او حکایت دارد. نحو گفتار سعدی به گونه‌ای است که در روان‌ترین حالت قرار دارد و بسیار استاندارد است. سعدی در کلام خود از زبانی بهره گرفته که طبیعی است و بسیار نزدیک به محاورات روزمره است. او فاصله شعر و نثر را از بین برده است. کلام منشور او در گلستان دارای وزن و آهنگ عروضی می‌شود.

سهل و ممتنع بودن کلام سعدی فطری‌ترین بخش وجودی و شخصیت کلامش را آشکار می‌سازد. از آوردن مثال‌های بی‌شمار سهل و ممتنع بودن کلام سعدی درمی‌گذریم.

درباره آنچه مزلو می‌گوید رفتار این افراد دارای رموزی اخلاقی است، بحث اخلاقی بودن سعدی هم کاملاً مشخص است. سعدی استاد و معلم اخلاق است. سرتاسر کلیات سعدی مزین به پیام‌های اخلاقی است. حتی «در عشق و مستی و شور، که در باب سوم بوستان مطرح کرد، خطاب او لحن معلم و لحن واعظ حرفه‌ای را دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۷۸).

۸-۴. تجربه عرفانی، تجربه اوج

یکی دیگر از ویژگی‌های خودشکوفایی، داشتن متناوب تجربیات اوج است. اما تجربیات اوج دقیقاً چه هستند؟ به گفته مزلو، احساس افق‌های نامحدود گشوده‌شده در برابر چشم، احساس قوی‌تر بودن و به‌طور هم‌زمان ناتوان‌تر بودن از قبل، احساس سرخوشی و شگفتی و بهت‌زدگی، احساس قرار نداشتن در زمان و مکان با اطمینان از اینکه

یک چیز خیلی مهم و ارزشمند اتفاق افتاده است، به نحوی که فرد در زندگی روزمره‌اش به خاطر این تجربیات تا حدی تغییر هویت داده و نیرومندتر گردد (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۲۹-۲۳۰). «آن دسته از تجلیات ذهنی که آن را تجربه عرفانی نامیده‌اند، گاهی به حدی قوی و گسترده می‌شوند که بایستی آن‌ها را تجربیات عرفانی نامید. افراد خود شکوفا اوج‌گرا (Peakers) در قلمرو هستی، شعر، زیبایی، نمادها، تعالی، گونه‌های غیرنهادی، شخصی و عرفانی دین و تجربیات نهایی زندگی می‌کنند. افراد غیر اوج‌گرا (Nonpeaker) افرادی عملی، مؤثر هستند که در دنیا زندگی می‌کنند و خیلی خوب با آن‌ها کنار می‌آیند» (همان‌جا).

تجربه عرفانی و لحظات تجربه اوج، «تکیه‌گاه و پناه زیباترین لحظه‌های پر عصمت و پرشکوه» (اخوان ثالث، ۱۳۸۵: ۶۶) هر فردند. سعدی وقتی می‌سراید: «کبر یک سونه اگر شاهد درویشانی» (سعدی، ۱۳۸۶: ۵۴۵) دقیقاً به ترک خودپرستی اشاره دارد. آن‌گونه که حافظ می‌فرماید: «هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی» (حافظ، ۱۳۸۷: ۳۳۲) سعدی هم سروده است:

بزرگان نکردند در خود نگاه	خدایینی از خویشان بین مخواه (سعدی، ۱۳۸۶: ۲۲۷)
خودپرستی خیزد از دنیا و جاه	نیستی و حق پرستی خوش‌تر است (همان: ۶۷۹)
سعدیا چون بت شکستی خود مباش	خودپرستی کمتر از اصنام نیست (همان: ۶۸۱)
دل هوشمند باید که به دلبری سپاری	که چو قبله‌ایت باشد به از آنکه خود پرستی (همان: ۵۱۱)

به نظر همه اهل ادب، بوستان، مدینه فاضله سعدی است. اندک تورقی در این کتاب، تجربیات ناب عرفانی سعدی را به ما نشان می‌دهد؛ چنان‌که برخی آن را «نامه عرفان» یا «عارف‌نامه» سعدی خوانده‌اند؛ هرچند به سبب شیوه بیان سعدی که

خواسته مفاهیم عرفانی را همه‌فهم کند، مقاصد عرفانی نهان شده است (هخامنشی، ۱۳۵۵: ۸۶). البته باید بگوییم که سعدی به معنای تام و تمامش عارف نیست. سعدی «با عارفان و متصوفین در عبودیت به ذات باری تعالی و همچنین در افتادگی و انسانیت، قدر مشترک دارد ولی سنخ فکر آن‌ها را ندارد و هیچ‌وقت در سلک تصوف درنیامده است» (دشتی، ۱۳۹۰: ۲۹۶). سعدی آن‌گونه مولوی یا فخرالدین عراقی در عرفان غوطه‌ورند، نیست. اثبات عارف بودن یا نبودن سعدی در حوصله این مقال نمی‌گنجد و مقالات بسیاری در این زمینه نوشته شده است. با وجود این اگر آن‌گونه که شفیع کدکنی عرفان را معنی کرده‌اند که «عرفان عبارت است از نگاه هنری به الاهیات و مذهب» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۷۸) چه کسی بهتر از سعدی و حافظ در این وادی ورود پیدا کرده است؟ سعدی بارها و بارها این اوج را تجربه کرده است و به فصیح‌ترین شکل و هنری‌ترین نوعش آن را بیان کرده است. اکثر غزلیات سعدی تجربه اوج و تجربه عرفانی سعدی است.

به این نمونه‌ها بنگرید:

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را	گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را	چشم کوتاه‌نظران بر ورق صورت خوبان
(سعدی، ۱۳۸۶: ۳۲۱)	
حرص بهشت نیست که شوق لقای توست	غوغای عارفان و تمنای عاشقان
زجر و نواخت هرچه کنی، رای رای توست	گر بنده می‌نوازی و گر بنده می‌کُشی
(همان: ۶۷۹)	

باب سوم بوستان که موضوعش «در عشق و مستی و شور» است، شروعش بسیار عرفانی است و به زیبایی تجربه اوج سعدی را نشان می‌دهد (همان: ۲۱۱).

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایق شناس
ولی خرده گیرند اهل قیاس
(همان: ۲۲۰)

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی
که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی
(همان: ۵۱۱)

۹-۴. روابط میان فردی عمیق

افراد خودشکوفای دارای روابط بین فردی عمیق تری از دیگر بزرگسالان هستند. آن‌ها قادر به همجوشی بیشتر، عشق وسیع تر و همسانی کامل ترند، و قادرند بیش از آنچه سایر مردم تصورش را می‌کنند مرزهای شخصی را از میان بردارند. افراد خودشکوفای روابط بسیار عمیق را با افراد معدودی دارا هستند. حلقه دوستان آن‌ها تقریباً کوچک است، تعداد کسانی را که آن‌ها عمیقاً دوست می‌دارند، اندک‌اند. دلیل آن هم این است که نزدیک بودن زیاد به یک نفر و درک عمیق نیازمند زمان است. ارادت داشتن موضوع لحظه‌ای نیست. این افراد تمایل دارند با همه کس مهربان باشند یا لاف‌بردار. غمخوار تمامی نوع بشزند در عین حال از کسانی که سزاواری‌اش را دارند به‌خصوص از ریاکاران و متظاهران با خشونت سخن می‌گویند (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۳۲).

از دوستان سعدی اطلاع چندانی در دست نداریم، اما آنچه از قصاید مدحی او برمی‌آید، این است که او تقریباً با افراد معدودی ارتباط خاص داشته است. از جمله این افراد برادران جوینی هستند که شیخ در چند مورد آنان را ستوده است. ناگفته پیداست که سعدی هیچگاه شاعر مداحی نبوده است. در اندک مواردی که از سر ناچاری حاکم یا سلطانی را مدح گفته است، بلافاصله با شریک نصیحت، از بیان حرف حق ابا نکرده است.

سعدی نیز چونان همشهری خود، حافظ، از ریاکاران و زورگویان بیزار است و

سراسر دیوانش مشحون از اشعاری است که در این باره سروده است. دربارهٔ بیزاری سعدی از ریا و ریاکاری، در بخش «پذیرش خود، دیگران و طبیعت» بحث شد و اینک ابیات محدود دیگری در این زمینه:

ای نفس که مطلوب تو ناموس و ریا بود از بند تو برخاستم و خوش بشستم
(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۵۲)

در گلستان و بوستان هم مکرر به این موضوع اشاره دارد:

ای درونت برهنه از تقوی کز برون جامهٔ ریا داری
(همان: ۶۶)

پردهٔ هفت رنگ در مگذار تو که در خانه بوریا داری
به روی ریا خرقة سهل است دوخت گرش با خدا در توانی فروخت
(همان: ۲۵۳)

سعدی علی‌رغم انتقاد از ریا و ریاکاری بارها به‌خاطر اظهارنظر در مورد دروغ مصلحت‌آمیز مورد نکوهش قرار گرفته است، ولی خود او در همان کتاب یعنی در گلستان می‌گوید: «شکر این نعمت چگونه گذاری که بهتر از آنی که پندارندت.

نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند»
(همان: ۵۷)

در بحث غمخواری چند بیت معروف او «بنی آدم اعضای یک پیکرند» بس که شهرهٔ خاص و عام است و ما در بخش «حس همدردی» به آن اشاره کردیم.

پیش‌تر گفته شد افراد خودشکوفای قادر به همجوشی بیشتر، عشق وسیع‌تر و همسانی کامل‌تر هستند. سعدی در این زمینه، گوی سبقت را از همگان و همگان ربوده است. سعدی عاشق است. عشق او به باری تعالی، هم‌نوع، طبیعت و خلاصه هر چیزی که شایسته و لایق عشق‌ورزی باشد، تمامی ندارد.

۴-۱۰. ساختار منشی و دموکراتیک

افراد خودشکوفای، تحمل‌کننده، پذیرنده و متواضع هستند، بدون حس برتری‌جویی و پیش‌داوری‌های اجتماعی (نژادی و مذهبی) آماده گوش دادن و یاد گرفتن از هرکسی هستند. برای همه احترام قائل‌اند. آن‌ها این توانایی را دارند که از هرکسی که چیزی برای یاد دادن به آن‌ها دارد بدون توجه به هر ویژگی دیگری که این شخص ممکن است داشته باشد، بتواند چیزی فراگیرند و در این ارتباط مدعی هیچ‌گونه حرمت ظاهری یا منزلت یا اعتبار سنی و شغلی نیستند. همه آن‌ها کاملاً آگاه‌اند که در مقایسه با آنچه می‌توان داشت و آنچه دیگران می‌دانند، اندک می‌دانند و به همین دلیل آمادگی دارند که بتوانند از همه کس چیز بیاموزند (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۳۳-۲۳۴). «همگی به عمیق‌ترین مفهوم مردم‌گرا هستند» (همان: ۲۳۳).

سعدی گرچه اشعری‌مذهب است، در مواجهه با دیگران بسیار با سعه صدر برخورد می‌کند و به‌گونه‌ای فرامذهب است. اصل رفتار سعدی بر مسامحه است. کلام سعدی درباره حضرت علی^(ع) و دیگر ائمه خود گواه این سخن است. آنجا که می‌گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند
جبار در مناقب او گفته هل آتی
(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۰۴)

درباره اینکه افراد خودشکوفای تشنه آموختن هستند و آمادگی دارند که بتوانند از همه کس چیز بیاموزند، باید گفت که سعدی از آغاز جوانی پای در راه آموختن نهاد و مدت زمان زیادی از عمرش را به یادگیری علوم مختلف پرداخت. گرچه استادان رسمی او در نظامیه بغداد افراد تراز اول و بالایی بودند، هیچگاه به آموختن رسمی و آکادمیک بسنده نکرد. او از هرکس و هر چیزی، نکته‌ها فراگرفت. از زبان لقمان می‌گوید: «ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان» (همان: ۵۶) و یا: «لقمان را گفتند حکمت از که آموختی گفت از ناینایان که تا جای نینند پای نهند» (همان: ۲۳).

از طبیعت بی جان معرفت می آموزد:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
(همان: ۵۸۸)

سعدی همیشه تشنه آموختن است:

اندرون از طعام خالی دار
تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علت آن
که پُری از طعام تا بینی
(همان: ۵۶)

و اینکه مزلو می گوید: افراد خودشکופا همگی به عمیق ترین مفهوم مردم گرا هستند، در روزگار حمله مغولان با آن همه اختناق، سعدی ندای مردم خواهی سر می دهد و در قالب پند و اندرز به بیان اندیشه های مردم گرایانه و ضد استبداد مشغول است.

کوته نظران را نبود جز غم خویش
صاحب نظران را غم بیگانه و خویش
(همان: ۷۴۸)

امید خلق برآور چنان که بتوانی
به حکم آنکه تو را هم امید مغفرت است
که گر ز پای در آیی بدانی این معنی
که دستگیری درماندگان چه مصلحت است
(همان: ۷۰۴)

۱۱-۴. شوخ طبعی فلسفی

افراد خودشکופا عموماً دارای حس شوخ طبعی متفکرانه ای هستند. آن ها می توانند در موقعیت های مختلف از شوخ طبعی لذت ببرند و به خودشان بخندند. اما هرگز به بهای جریحه دار کردن احساسات دیگران شوخی نمی کنند.

آن ها معمولاً شوخ طبع اند، شوخ طبعی آن ها از نوع معمولی نیست، آنچه در نظر افراد عادی مضحک است در نظر آن ها مضحک نیست. از این رو مزاح خصمانه (با رنجاندن دیگران مردم را به خنده و داشتن) مزاح برتری طلبانه (به حقارت کس دیگر خندیدن)

یا مزاح خارج از نزاکت آن‌ها را نمی‌خنداند. اختصاصاً آنچه را آن‌ها مزاح می‌دانند پیوستگی نزدیک‌تری با فلسفه دارد تا با هر چیز دیگر (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۶).

سعدی بسیار شوخ طبع است، سراسر آثار او اعم از نظم و نثر سرشار از طنزی ظریف است. در پایان کتاب *گلستان* آمده است: «غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیب‌آمیز و کوتاه‌نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که مغز دماغ، بیهوده بردن و دود چراغ، بی‌فایده خوردن کار خردمندان نیست، ولیکن بر رای روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است، پوشیده نماند که دُرّ موعظه‌های شافی را در سیلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته، تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند» (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

سعدی در حکایات طنزش و از طریق طنز به بسیاری از تابوهای اجتماعی عصر خویش تاخته است. آن‌گونه که دکتر شفیع کدکنی هم اشاره دارد: «توفیق هر اثر هنری بستگی دارد به میزان تجاوزش به حریم تابوهای یک جامعه. در مورد طنز هم که گونه‌ای از هنر است، می‌توان گفت که عمق آن و یا استمرار و ارزش آن وابسته به میزان تجاوزی است که به حریم تابوها دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۱۴).

«یکی را زنی صاحب‌جمال جوان درگذشت و مادرزن فرتوت به‌علت کابین در خانه متمکن بماند و مرد از محاورت او به جان رنجیدی و از مجاورت او چاره‌نمایی تا گروهی آشنایان پیرسیدن آمدندش. یکی گفتا چگونه‌ای در مفارقت یار عزیز گفت: نادیدن زن بر من چنان دشخوار نیست که دیدن مادرزن» (سعدی، ۱۳۸۶: ۹۶)

او با بیان عبارات قصار به شیوایی و در قالب طنز حقیقتی را بیان می‌کند که هرکسی را توان گفتنش نیست. اگر بخواهیم موارد طنز سعدی را یک‌یک ذکر کنیم از حوصله این مقال خارج است. سعدی از آنجایی که به مسائل اجتماعی علاقه‌مند است، تقریباً کمتر صنفی از اصناف جامعه از عتاب طنزآمیزش برکنار مانده‌اند.

آقای عمران صلاحی، طنزپرداز معروف و مشهور کشور ما، در مقاله‌ای موارد طنز در بوستان را به‌طور کلی بیان کرده است (صلاحی، ۱۳۸۵: ۴۱-۵).

در تک‌تک این موارد شوخ‌طبعی سعدی کاملاً آشکار است. شوخ‌طبعی‌ای که هیچ احساسی را جریحه‌دار نمی‌کند و فلسفه‌ای پشت‌سر آن نهفته است. لطیفه‌های سعدی حرفی برای گفتن دارد و دارای عملکردی و رای خنداننده محض است. این طنزها و لطیفه‌ها به شکل خوشایندتری مانند تمثیل‌ها و حکایات، آموزنده هستند.

به مزاحمت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جد از او بردار

(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۴۱)

۱۲-۴. خلاقیت (Creativeness)

مزلو درباره‌ی خلاقیت افراد خودشکوفای می‌گوید: «این ویژگی کلی همه‌ی افرادی است که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. هیچ استثنایی هم وجود ندارد» (مزلو، ۱۳۷۷: ۲۳۷). از نظر مزلو خلاقیت با «استعداد ویژه» تفاوت دارد. او این توانایی را در وجود همه می‌داند. گرچه اکثر انسان‌ها این خصیصه را در طول دوران فرهنگ‌پذیری از دست می‌دهند. خلاقیت تجلی شخصیت سالم است به دنیای خارج. افراد خلاق کمتر تحت‌تأثیر فرهنگ قرار می‌گیرند (همان‌جا). «افراد خودشکوفای بسیار خلاق هستند و در کار و سایر جنبه‌های زندگی نوآوری‌هایی را نشان می‌دهند. آن‌ها آدم‌های انعطاف‌پذیر و خودانگیخته هستند و مایل‌اند اشتباه کنند و از آن درس بگیرند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۴: ۴۰۴-۴۰۵).

خلاقیت سعدی در آثارش کاملاً مشهود است. سهل‌ممتنع سرودن سعدی که برترین امتیاز شعری اوست، نوعی خلاقیت در آن است که پس از او کمتر شاعری توانسته این‌گونه شعر بسراید. ابتکار سعدی در نگارش گلستان و نشر بسیار زیبایش و آهنگین کردن به اشعار و کلام منظوم چنان تحولی در نثر به وجود آورد که سرمشق و الگوی بسیاری از نویسندگان و شاعران شد. گرچه دیگر کسی توفیق سعدی را در خلق

چنین اثری نیافت.

تأثیر انکارناپذیر سعدی بر زبان فارسی و اینکه آثار او مدت‌ها در مدرسه‌ها و مکتب‌خانه‌ها به‌عنوان منبع آموزش زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شده و بسیاری از ضرب‌المثل‌های رایج در زبان فارسی از آثار وی اقتباس شده است، خود گواه خلاقیت هنری اوست. نحو زبان سعدی، آن‌گونه که در بحث «خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن» در اوایل مقاله به آن اشاره شد، در روان‌ترین شکل و استانداردترین حالت قرار دارد که این سادگی و طبیعی بودن جزء خلاقیت شعری سعدی است. «سعدی با ساختارهای نحوی خویش، زبان را از روزمرگی و اتوماتیزه شدن به دور می‌کند» (مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۷۶)؛ زیرا او به «رموز بلاغت جمله آگاه‌تر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۴).

شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر، بسیاری از خلاقیت‌های شعری فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی را تحلیل کرده است (نک: ص ۳۱-۳۵). خلاقیتی که سعدی در «تکرارهای نامرئی» دارد، کمتر شاعر و نویسنده‌ای آن را به کار بسته است. «هنر سعدی از همین واها و آلهای به‌ظاهر ساده شروع می‌شود تا پیچیده‌ترین ساختارهایی که خواننده را به شگفت وامی‌دارد و به یک اعتبار، بسیاری از هنرنمایی‌های دیگر او هم مرتبط با همین ساختارهای نحوی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۵).

درباره خلاقیت سعدی همین بس که زبانی که امروز بدان تکلم می‌کنیم، همان زبانی است که سعدی هفتصد سال پیش با آن تکلم می‌کرده است. آنچنان‌که شباهت قابل توجهی بین زبان فارسی امروزی و زبان سعدی وجود دارد که محمدعلی فروغی در این باره می‌گوید: «گاهی شنیده می‌شود که اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است، ولی حق این است که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است؛ بلکه ما پس از هفتصد

سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوییم؛ یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دلنشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است» (سعدی، ۱۳۸۶: ۳).

۱۳-۴. مقاومت در برابر فرهنگ پذیری

«افراد خودشکوفای (به مفهوم ساده‌لوحانه تأیید فرهنگ و همسانی با آن) افرادی کاملاً سازش‌یافته نیستند. آن‌ها به طُرُق مختلف با فرهنگ کنار می‌آیند، اما در مورد همه آنان می‌توان به یک مفهوم عمیق و معنی‌دار گفت که در برابر فرهنگ‌پذیری مقاومت می‌کنند و از فرهنگی که در آن غوطه‌ور شده‌اند نوعی جدایی درونی احساس می‌کنند» (مزلو، ۱۳۷۵: ۲۳۸).

در مجموع می‌توان از رابطه افراد سالم با فرهنگ خود اجزای زیر را استنتاج کرد:

۱. در فرهنگ ما همه این افراد در مورد انتخاب لباس، زبان، غذا و شیوه انجام کارها به نحو مطلوبی قراردادهای ظاهری را رعایت می‌کنند و در عین حال افرادی سنتی و به‌یقین پیرو مُد و شیک‌پوشی نیستند.

۲. به‌سختی می‌توان این افراد را به مفهوم گرایش‌های نوجوانی، تندمزاج، افرادی آشوبگر نامید. آن‌ها از خود هیچ‌گونه بیتابی فعالانه یا نارضایتی لحظه به لحظه مزمن و مداوم نسبت به فرهنگ و یا مشغله ذهنی در جهت تغییر سریع آن نشان نمی‌دهند؛ گرچه به اندازه کافی از بی‌عدالتی به خشم می‌آیند.

۳. احساس درونی کناره‌گیری از فرهنگ الزاماً آگاهانه نیست، اما همه آن‌ها این احساس را از خود نشان می‌دهند.

۴. به این دلایل و دلایل دیگر می‌توان آن‌ها را خودمختار نامید؛ یعنی اینکه آن‌ها توسط قوانین مربوط به منش فردی خودشان اداره می‌شوند نه با قواعد جامعه» (همان: ۲۳۹-۲۴۱).

اینک تک‌تک موارد مذکور را درباره سعدی بررسی می‌کنیم:

در مورد اول این استنتاج‌ها، ما آگاهی خاصی از پوشش سعدی نداریم اما آنچه

مشخص است این است که قطعاً سعدی درویش مسلک بوده و لباس و پوشاک جزء اولویت‌های او نبوده است. آنجا که می‌گوید: «نه همین لباس زیباست نشان آدمیت» (سعدی، ۱۳۸۶: ۶۸۲) نشان می‌دهد که به‌رغم وضع مالی مناسب^{۱۱}، به تقلید از ثروتمندان، پیرو مُد و لباس و فاخر پوشیدن نبوده است.

مورد دوم: سعدی بسیار آدم نرم‌خویی است. بی‌هیچ اضطرابی و یا نارضایتی و شکوه‌های معمول در شعر بسیاری از دیگر شاعران. سعدی صلح‌طلب است و دائم اطرافیان و من‌جمله شاهان و حاکمان و اُمرا را به درستی فرامی‌خواند و گه‌گاه در این زمان‌ها خشم و خشونت در کلام او یافت می‌شود.

در بسیاری از قسمت‌های گلستان وظیفه پادشاه را رعیت‌داری و دوری از

مردم‌آزاری می‌داند:

ای زبردست زبردست‌آزار گرم تا کی بماند این بازار
به چه کار آیدت جهان‌داری مُردنت به که مردم‌آزاری
(همان: ۲۱)

«غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزانه سلطان آباد کند. بی‌خبر از قول حکیمان که گفته‌اند: هر که خدای را عزوجل را بیازارد تا دل خلقی به دست آرد، خداوند تعالی همان خلق را بر او برگمارد تا دمار از روزگارش برآرد.

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل دردمند
(همان: ۳۸)

مورد سوم و چهارم: در کنار احساس بسیار قوی سعدی، دانش و سفرهای فراوانش و تحصیل در نظامیه و کسب علم در طول اقامتش در خارج از شیراز، از او کسی ساخت که هیچگاه تسلیم بی‌قید و شرط فرهنگ زمانه‌اش نشد. بلکه او خود موجد فرهنگی شد که سرمشق و الگوی دیگر کسان در دوره‌های بعد شد. خودمختاری و

استقلال او، از او شخصیتی ساخته بود که هیچگاه در مقابل هیچ سلطان و امیری سر خم نکرد و زبان به مدح نیالود.

مزلو می گوید: آن‌ها گروهی واقع‌گرا هستند و به نظر می‌رسد که تمایلی به فداکاری‌های بزرگ اما بی‌ثمر نیستند. سعدی همانند ناصر خسرو دنبال ماجراجویی نیست. او در عین اینکه حاکمان و شاهان را به صلح و عدالت و نرم‌خویی دعوت می‌کند، از اینکه کلامش تیز شود و نتیجه عکس حاصل شود و چه بسا خود او در خطر بیفتد، پرهیز می‌کند. لحن و گفتار او خصمانه نیست. البته این خصلت شاید مختص سعدی نباشد. از دیرباز فردوسی از زبان شاهان و حکایات حرف و کلام خود را می‌زند. «فردوسی به علت ضرورت زمانی و جوّ اختناق حاکم در زمان خودش، بالاجبار برای بیان مسائل روز، زبانی کنایی و اسطوره‌ای انتخاب نموده است، درحالی‌که محتوای مورد بحث او مسائل جاری زمان اوست» (رضاقلی، ۱۳۸۷: ۳۱) و یا حافظ با زبان ایهام خود را از خطر می‌رهاند؛ چراکه اینان نیک‌آگاه‌اند که اگر شیوه درگیری مستقیم اتخاذ کنند، گرچه شاید فداکاری بزرگی به شمار آید، حاصل و ثمری نخواهد داشت.

۵. نتیجه‌گیری

در مکتب انسان‌گرایانه مزلو نظریه خودشکوفایی‌اش که بالاترین نیاز در سلسله‌مراتب نیازهای انسانی است قرار دارد و مهم‌ترین ویژگی‌های افراد خودشکופا همانا «انسان‌گرایی»، توجه به «خود» و پیوند با مسائل انسانی است. مزلو برخلاف سایر روان‌شناسان تصمیم گرفت تا با مطالعه انسان‌های سالم، راه بهتر زیستن را آموزش دهد. بسیاری از ویژگی‌های افراد خودشکופا بر اساس تعریف مزلو در کلام و سخن سعدی یافت می‌شود. این ویژگی‌ها تقریباً به‌طور کامل در شخصیتش تجلی یافته است.

نمایش واقعی و عینی زندگی در گلستان، حکایت از برداشت واقعی او از مسائل اجتماعی و روزگار خود است. شعر و نثر سعدی استمرار تحسین زیبایی است. کل آثارش ستایش عشق است به حدی که دو باب از باب‌های بوستان و گلستان به عشق تخصیص داده شده است. هیچ شاعر و نویسنده‌ای به زیبایی و شیوایی او حس همدردی را بیان نکرده است. بنی آدم و نوع بشری که سعدی آن‌ها را اعضای یکدیگر می‌داند و عبادتش جز خدمت به خلق نیست. سادگی و طبیعی بودن از صفات بارز اوست. این سادگی و فطری بودن و حفظ حالت طبیعی به حدی است که کلامش را سهل ممتنع ساخته است و نحو گفتارش در روان‌ترین حالت قرار دارد و مرز بین شعر و نثر را از میان برداشته است. گرچه سعدی عارف نیست، تجربه عرفانی و لحظات تجربه اوج او بیان هنری‌ترین نگاه به عرفان است. غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز و طرب‌آمیز است و در پس طنز و شوخ طبعی اش فلسفه عمیق زندگی و مسائل اجتماعی پنهان است. خلاقیت هنری و ادبی او سال‌هاست که بر ادبیات پس از خود و کل ادبیات ایران سایه افکنده است. به‌رغم تحصیل سعدی در خارج از مرزهای ایران آن روزگار و مسافرت‌های فراوانش و حشر و نشر با فرهنگ‌های مختلف، همان سعدی شیرازی باقی مانده است و هیچگاه تحت تأثیر فرهنگ‌های بیگانه قرار نگرفته و فریفته ظواهر آن‌ها نشده است. این ویژگی‌ها و بسیاری ویژگی‌های دیگر گوشه‌هایی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری سعدی هستند که به‌درستی بیانگر خودشکوفایی اوست و می‌توان شخصیتش را سالم و خودشکوفا دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. مجموعه واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان فارسی. *ژورنال گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
(<http://www.persianacademy.ir/fa/word>)

۲. شانزدهمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا. *پرتال جامع علوم انسانی*

۳. موسیقیدان و آهنگساز برجسته آلمانی.
۴. فیزیک‌دان نظری یهودی‌الاصل آلمانی، مبتکر نظریه نسبیت.
۵. نمی دانم چرا همیشه دوست داشته‌ام اسم سعدی، مصلح‌الدین باشد تا مشرف‌الدین. شاید مصلح بودن سعدی در این انتخاب بی‌تأثیر نباشد.
- ۶ و ۷. آشنایی‌زدایی مشهورترین مفهوم و اصطلاح فرمالیسم روسی است. ظاهراً ویکتور اشکلوسکی (Shklovski, Viktor) این اصطلاح را ساخته و در بیانیه خود با عنوان «رستاخیز کلمات» نشر داده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۴۲؛ نیز نک: همو، ۱۳۸۵: ۵).
۸. از روان‌شناسان بنام اتریشی

9. Ideal image

۱۰. Madam de sevigne (marquise) نویسنده فرانسوی (۱۶۲۶-۱۶۹۶)، نامه‌های او به دخترش معروف است (ماسه، ۱۳۶۴: ۲۷۴).
۱۱. «ما قرآینی یافته‌ایم که سعدی در کمال تمول و ثروت می‌زیسته است و درگاهش مانند درگاه سلاطین و امرا، دارای حاجب و دربان بوده است. در کتاب بسیار مهم *روضه الناظر و نزهة الخاطر*، تألیف عبدالعزیز کاشی که از آثار قرن هفتم هجری است، شعری ثبت شده که گوینده، آن را خطاب به سعدی سروده و از اینکه دربان سرای سعدی به او اجازه ورود نداده، شکایت کرده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۳).

منابع

۱. ابراهیمی‌پور، زهرا (۱۳۸۹)، «بررسی عناصر طنزآمیز در کلام سعدی و ذکر پاره‌ای از نکات روان‌شناسی»، فصلنامه *نامه پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۵۲، ۲۳-۵.
۲. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۵)، *آخر شاهنامه*، تهران: زمستان.
۳. امامی، نصرالله (۱۳۸۵)، *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، تهران: جامی.
۴. تلخابی، مهری و عقدایی، تورج (۱۳۹۴)، «تفرّد در آثار سعدی در پیوند با سایه».

- نقاب و آنیما»، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۵، ۴۵-۹.
۵. جوکار، نجف و همکاران (۱۳۸۸)، «تحلیل شخصیت در آثار سعدی و تطبیق آن با روان‌شناسی شناختی جورج کلی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۲۵ (پیاپی ۲۲)، ۳۱-۱.
۶. جلالی، بهروز (۱۳۷۵)، گفت‌وگو با فروغ، تهران: مروارید.
۷. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، دیوان حافظ، تصحیح قاسم غنی و علامه قزوینی، به‌اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
۸. دشتی، علی (۱۳۹۰)، قلمرو سعدی، زیر نظر دکتر مهدی ماحوزی، تهران: زوآر.
۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۱)، حدیث خوش سعدی، تهران: سخن.
۱۰. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۶)، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: برگ‌نگار.
۱۱. _____ (۱۳۸۴)، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
۱۳. _____ (۱۳۸۴)، «سعدی در سلاسل جوانمردان»، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۲، ۱۶-۵.
۱۴. _____ (۱۳۷۱)، شاعر آینه‌ها، تهران: آگاه.
۱۵. _____ (۱۳۸۵)، موسیقی شعر، تهران: آگاه.
۱۶. _____ (۱۳۸۶)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: اختران و زمانه.
۱۷. _____ (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، تهران: سخن.

۱۸. _____ (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.
۱۹. شفیعی، مزده و نوروز، مهدی (۱۳۹۳)، «سعدی از رؤیا تا واقعیت»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال ششم، شماره ۲۰، ۱۰۹-۱۳۶.
۲۰. شولتز، دوان پی / شولتز، سیدنی الین (۱۳۹۴)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، ویراست دهم، تهران: نشر ویرایش.
۲۱. صلاحی، عمران (۱۳۸۵)، گفتار طرب‌انگیز (طنز سعدی در گلستان و بوستان)، تهران: گل آقا.
۲۲. صیادکوه، اکبر و دیگران (۱۳۸۹)، «بررسی عنصر شخصیت در حکایت‌های بوستان سعدی» مجله بوستان ادب، دانشگاه شیراز، دوره دوم، شماره ۲، ۱۰۷-۱۳۱.
۲۳. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۷۸)، تذکرة الاولیا، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
۲۴. کتابی، احمد (۱۳۹۶)، سعدی و مسائل اجتماعی، چهار مقاله درباره مدارا، نوع دوستی، استبدادستیزی، و اقتصاد، تهران: اطلاعات.
۲۵. ماسه، هانری (۱۳۶۴)، تحقیق درباره سعدی، ترجمه محمدحسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، تهران: توس.
۲۶. مجموعه واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان فارسی
(<http://www.persianacademy.ir/fa/word>)
۲۷. مزلو، اچ ابراهام (۱۳۷۵)، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۸. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷)، غزلیات شمس، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

۲۹. نبی‌لو، علیرضا و آصف، احمد (۱۳۹۳)، «بررسی سلسله مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۲ (پیاپی ۲۲)، ۴۳-۶۶.
۳۰. نظری، جلیل و همکاران (۱۳۹۱)، «نقد روان‌شناختی گلستان سعدی»، فصلنامه پژوهشنامه ادبیات و زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فیروزآباد، سال اول، شماره ۱، ۱۴۱-۱۶۰.
۳۱. نظری، نجمه و کمالی، راهله (۱۳۹۶)، «روان‌شناسی عشق در غزل سعدی»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، شماره ۱، ۱۹۹-۲۱۲.
۳۲. نوروزی داودخانی، ثورالله (۱۳۹۵)، «بررسی و تحلیل رویکرد سعدی در رهایی انسان از درد و رنج (با تکیه بر قصاید و بوستان)»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، سال هشتم، شماره ۳۰، ۱۷۰-۱۵۳.
۳۳. هخامنشی، کیخسرو (۲۵۳۵)، حکمت سعدی، تهران: امیرکبیر.
۳۴. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰)، چشمه روشن، تهران: علمی.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی